

تاریخ بیهقی، شاهکاری ماندگار

گردآورنده : رضا منتظری نجف آبادی

استاد سرکار خانم دکتر شیوا زارعی

مقدمه

تاریخ نویسی در ایران، در واقع بخشی از اندیشه تاریخی نویسان در ادوار گوناگون تاریخی است که مانند تاریخ عقاید شکل گرفته است. در ایران پیش از اسلام به سبب حاکمیت فرهنگ شفاهی و سیاست حکومتها در از میان بردن آثار نظامهای سیاسی پیش از خود، چنان ما را با فقدان متون تاریخی مواجه کرده که شاید نتوان چندان نشانه ای از تاریخ نویسی مستقل، حداقل تا زمان ساسانیان یافت.

هرچند اشارات کتبه های بابلی و آشوری به اضافه گزارشهای مورخان یونانی این موضوع را، که آثاری با محتوای تاریخی در ایران باستان وجود داشته است، تأیید می کند. علاوه بر این، در جامعه ای که بیش از هزار سال دارای دولت، کتابت، کتابخانه، دیوان، دستگاه مالی و لشکری بوده، نوشتن تاریخ نمی تواند امر بی سابقه یا کم سابقه ای باشد.

اما تاریخ نویسی ایران پس از ورود اسلام تحت تأثیر سنت تاریخ نگاری اعراب قرار گرفت که ریشه های آن به پیش از ظهور اسلام باز می گشت. این نوع تاریخ نویسی که پوششی از اسطوره و حماسه را در خود جای داده بود به واسطه وجود سنتهای قومی قبیله ای و حس همبستگی گروهی، حضور مردم و زندگی اجتماعی روزمره آنان را انعکاس می داد.

ظهور اسلام و تأکید قرآن مجید بر شناخت و مطالعه سرگذشت پیشینیان و عبرت آموزی از آنها و نقش شخصیت پیامبر اسلام، در زندگی مسلمانان و ضرورت شناخت و پیروی از آن، موجب شد تا ضمن توجه جدی تر به حوزه تاریخ، برغناهی کمی و کیفی تاریخ نگاری اسلامی افزوده شود و به این ترتیب یک نوع تاریخ نویسی عمومی سر برآورد که تاریخ رستگاری جامعه مسلمانان شمرده می شد و دارای هدف و محتوا بود.

اوضاع سیاسی در زمان تاریخ بیهقی

بررسی و درک ویژگی‌ها و خصوصیات اثری همچون تاریخ بیهقی بدون تردید مستلزم شناخت اوضاع سیاسی و محیط فکری و فرهنگی دوره‌ای است که این کتاب در آن تکوین یافت. از نظر سیاسی، زمانی که بیهقی متولد شد (اواخر قرن چهارم)، یک قرن از آغاز ضعف قدرت دستگاه خلافت عباسی می‌گذشت و این روند چنان تشدید شده بود که سلسله زیدی آل بویه، خلیفه و دستگاه خلافت عباسی را به زیر سیطره خود درآورده بود.

جالب آنکه نخستین زمزمه جدایی از سرزمینهای تحت کنترل مستقیم دستگاه خلافت عباسی، در خراسان که به پیروی قلب سرزمینهای جغرافیای شرقی خلافت اسلامی بود، به صدا درآمد.

در این سرزمین بود که ابتدا طاهر بن حسین با تأسیس سلسله‌ی طاهریان در سال 502 ق نخستین جدایی را موجب شد، هرچند طاهریان به خلیفه ارج بسیار می‌نهادند و علاوه بر پرداخت خراج، مدافع سرسخت حکومت مرکزی در برابر دشمنان خلافت عباسی بودند.

سپس یعقوب لیث صفار با تصرف نیشابور در سال 502 ه. ق، گامی بلندتر از طاهریان در قد علم کردن در برابر خلافت عباسی برداشت، زیرا صفاریان، نخستین خاندانی بودند که در شرق قلمروی اسلام، با ادعای عباسیان برای حکومت سیاسی بر سراسر سرزمینهای اسلامی به مخالفت برخاستند.

آنگاه سامانیان پس از توسعه دامنۀ قدرت خود از ماوراءالنهر به سمت جنوب، خراسان را متصرف شدند. در عصر سامانیان بود که ادب و فرهنگ فارسی جدید شکوفا شد و سرانجام در اواخر سده چهارم هجری، غزنویان، در مقام اخلاف سامانیان، خراسان را تخت گاه خود قرار دادند. حکومت غزنوی که مقتدرتر و با ثبات تر از حکومتهای طاهری، صفاری و سامانی بود، چهار ویژگی را در خود جمع کرده بود:

نخست، سنی‌ها متعصب بودند و همچون اکثر مسلمانان دارای نگرش تاریخی، مذهبی و سیاسی خاصی بودند. دوم، به لحاظ فرهنگی تحت تأثیر فرهنگ ایرانی بودند و رونق زبان و فرهنگ این سرزمین را تشویق می‌کردند. سوم، سعی داشتند دربار محلی خود را مرکز "ستاره‌های علمی و فرهنگی سرزمینهای اسلام گردانند. چهارم، بر خلاف برگزیده‌های پیشین شرق ایران، ترک تبار بودند و این علاوه بر تحولات گسترده‌ای بود که با حضور و سکونت گسترده گروه‌های عمده قبایل عرب و نزاع‌ها و کشمکش‌های تاریخی آنها در قرون نخستین اسلامی، خراسان را تحت تأثیر خود قرار داده بود.

اما تأثیر مستقیم پیدایش سلسله‌های ایرانی طاهری، صفاری و سامانی و قدرت یابی ترکان غزنوی و به ویژه اقداماتی همچون گردآوردن گروهی درخشان از دانشمندان و شاعران در دربار غزنه و ایجاد منصب "ملک الشعرایی" و تفویض آن به عنصری بلخی، و تلاش در جهت احیای زبان فارسی و عقاید و رسوم ایرانی که اوج آن در زمان مقتدرترین سلطان این سلسله، یعنی محمود غزنوی، صورت گرفت، همگی تأثیر مستقیمی بر حیات فکری و فرهنگی خراسان عصر بیهقی به جای گذاشت و چنانکه ریچارد فرای به درستی نوشته است، "سده چهارم هجری" دوره‌ی زایش فرهنگ اسلامی ایرانی است که جوششی از کهنه و نو در محدوده‌ی اسلام بود.

ویژگی عمده این دوره، آفرینش فرهنگ اسلامی - ایرانی شرقی بود که خود ایجادکننده سبک جدیدی در ادبیات بود که به دلیل نقش عمده خراسان در تکوین آن، از آن با سبک خراسانی یاد می‌شود و نمایندگان همچون فردوسی و فرخی سیستانی و منوچهری دامغانی داشت. این نوزایی اسلامی - ایرانی تنها محدود به عرصه شعر و ادبیات نبود، بلکه قرائتی از فلسفه یونانی در قالب جریان معتزله تکوین یافت.

هرچند که از ابتدای سده چهارم هجری، دو مکتب حنابل و اشعری عرصه را بر جریان فلسفی - کلامی معتزله تنگ ساختند و جالب توجه آنکه مهد رشد هر دو جریان معتزلی و اشعری، خراسان و در رأس آن، شهر نیشابور بود. از سوی دیگر و در واکنش نسبت به جنبه های افراطی آیین کلامی اشاعره، آیین تصوف نشو و نما یافت و این علاوه بر رواج سنت پندنامه نویسی از اواخر قرن چهارم و قرن پنجم خصوصاً در شرق ایران است که دربرگیرنده گفتارها و تمثیل هایی برگرفته از منابع پهلوی پیش از اسلام و سانسکریت بود و همچنین پیدایش نثری تحت عنوان «مقامات» که در واقع یکی از عناصر مکتب ادبی بود که ادبیات عامیانه را با عناصر ادبی متعالی مخلوط می نمود و شامل گفت و گویی خیالی بود میان یک قهرمان و یا شخصیت اصلی داستان با دیگران پیرامون ماجراهایی که بر آنها می گذشت.

این کتاب ها، در واقع دایره المعارف های تاریخی هستند که از آغاز خلقت تا زمان مؤلف را به رشته تحریر درآورده اند. از سوی دیگر، نفوذ و تأثیر پژوهشهای فلسفی برگرفته از یونان که به طور مشخص جریان معتزله آن را در مباحث کلامی خود وارد ساخته بود، موجب شد تا پاره ای از مورخان مسلمان، با دیدگاهی متأثر از فلسفه یونانی، به تحلیل و تعلیل رویدادهای تاریخی پردازند و در مطالعات خود موضوعات اجتماعی و اقتصادی را مورد توجه قرار دهند و از مباحث مطرح شده نتیجه گیری تاریخی کنند، که در میان این دسته از تاریخ نگاران می توان به کسانی چون ابن مسکویه و بیهقی اشاره نمود. تشدیدکننده این تغییر نگرش مورخان نسبت به تاریخ، از رویکردی مبتنی برتاریخ نویسی مذهبی به تاریخ نگاری غیرمذهبی، تحوّل بود که در جایگاه طبقات دست اندرکار نگارش تاریخ به وقوع پیوست، به این صورت که نگارش تاریخ از دست عالمان مذهبی به دست کارکنان رسمی دولت و دولتمردان افتاد.

بدین ترتیب، تغییر در نوع مورخان موجب پیدایش تحوّل در هدف و محتوای تاریخ نگاری شد و از این پس، نویسندگان نظام دیوانی که تحت تأثیر عقاید فلسفی و سنت های ادبی قرار داشتند، تلاش کردند تا اطلاعات تاریخی را نه برای اهداف مذهبی، بلکه در جهت ارزش و اهمیت خود اطلاعات تاریخی و یا کسب اخلاقیات قابل دریافت از آن، مورد توجه قرار دهند و بدین گونه، استناد به احادیث و اخبار جای خود را به منابع دولتی و روابط و شایعات داد. از دیگر ویژگی های این دوره در حوزه نوشته های تاریخی، رواج نگارش تواریخ دودمانی - سلسله ای و تاریخ نگاری محلی بود، تاریخ های محلی که بیش از تاریخ های عمومی به بررسی شخصیت ها و تشکیلات اداری و اجتماعی می پردازد و در بیشتر این تواریخ محلی به رویدادهای مهمی که به بنیان شهر یا شهرهای مهم منطقه انجامیده، پرداخته شده است.

به همان میزان که به موضوعات و مطالب غیرمذهبی مانند تواریخ سلسله ای و تواریخ محلی توجه شد به همان مقدار از دامنه نگارش تواریخ با رویکرد دینی - مذهبی کاسته شد. بدین ترتیب، تاریخ نگاری با گرایش های مذهبی محض، به تدریج جای خود را به تحقیقات تاریخی و علاقه به روند کلی تاریخ نگاری اسلامی داد و مجموعه این تحولات، به صورت مستقیم بر روند سنت تاریخ نگاری مورخان زمانه نیز تأثیر گذاشت.

بیهقی در این محیط فرهنگی خلاق و روند جدیدی که خصوصاً در مطالعات تاریخی پدید آمده بود، متولد شد.

زندگی و شرح حال بیهقی

ابوالفضل محمد بن حسین بیهقی در سال 385 ه. ق در قریه حارث آباد از ولایت بیهق به دنیا آمد. البته بیهقی خود در هیچ جای کتابش به صورت مستقیم به تاریخ تولدش اشاره نکرده است و چنانکه باسورث نوشته:

در هیچ یک از فرهنگ های ترجمه احوال نمی توان مطلبی درباره زندگی بیهقی پیدا کرد چون وی بیشتر ایام عمر خویش را در غزنه، حاشیه جهان اسلام، به سر آورد، اما جزئیات زندگی او را می توان در لابه لای نوشته هایش پیدا کرد.

دو منبع اصلی برای شناخت زندگی بیهقی وجود دارد. اولین آن - چنان که ذکر شد - خود متن تاریخ بیهقی است. بیهقی در جایی می نویسد که در سال 404 شانزده ساله بوده، و در جای دیگر می گوید در سال 400 پانزده سال داشته است. بر این اساس، می توان سال تولد او را 385 یا 386 در نظر گرفت. منبع دوم، کتاب تاریخ بیهق نوشته ابوالحسن علی بن زید بیهقی معروف به ابن فندق است که بدون اشاره ای به تاریخ تولد بیهقی، می گوید: مولد او دیه حارث آباد بوده است.

با توجه به اهمیت و مرکزیت فرهنگی و سیاسی نیشابور که طالبان علم را از سراسر خراسان و حتی دیگر سرزمین ها به سوی خود می کشید، احتمالاً بیهقی دوران تحصیلات خود را در کودکی و نوجوانی در آنجا گذرانده بود.

بیهقی پس از پایان تحصیلات به خدمت دیوان سالاری حکومت وقت، غزنویان درآمد و کار خود را با سمت دبیر دستیار بونصر مشکان در دیوان رسالت سلطان محمود غزنوی آغاز کرد. از آنجا که منصب دبیری، همچون نوعی سنت موروثی - خانوادگی بود که بر پایه سال ها تعلیم و تعلم تکوین می یافت، اشتغال بیهقی در دیوان این احتمال را که پدر بیهقی نیز در خدمت تشکیلات دیوانی خراسان بوده و از این طریق، منصب دبیری به طور موروثی به فرزند این خانواده منتقل شده باشد، تقویت می کند.

در دوران تهذیب و تربیت دیوانی در پرتو عنایت بونصر مشکان، قواعد و آداب نویسندگی را آموخت و از مقرران استادش گردید تا بدان جا که به نوشته خودش، استادام خواجه بونصر نسخه نامه بکرد نیکو بغایت، چنانکه او دانستی کرد که امام روزگار بود در دبیری و آن را تحریر من کردم که بوالفضل که نامه های حضرت خلافت و از آن خانان ترکستان و ملوک اطراف همه بخط من رفتی و ...

نکته مهم آنکه دیوان رسالت به لحاظ رتبه و جایگاه، هم طراز با دیوان وزیر بود و آنچه که دیوان رئیس دبیران را تا بدین درجه رسانده بود، نقشی بود که دیوان رسالت در مقام دبیرخانه سلطان بر عهده داشت، چنانکه نامه هایی را که از قدرتهای خارجی می رسید دریافت می کرد و به نوبه خود نامه هایی برای آنها ارسال می داشت. انجام این امور برای یک دبیر، ارتباط مستقیمی با میزان اطلاع و تسلط او بر صنایع و فنون بلاغی زبان فارسی و زبان عربی داشت.

بنابراین، دیوان رسالت علاوه بر تنظیم و ترجمه اسناد و فرامین، در تماسهای سیاسی نیز ذریبط بود، چنان که گزارشها و پیامهایی که نیروهای اطلاعاتی از سراسر امپراتوری می فرستادند، به دیوان رسالت می رسید. این گزارشها موضوعاتی از قبیل رفتار کارگزاران محلی، مخطیان فراوانی نعمت و قیمت ارزاق، مصایب طبیعی، تهاجمات دشمنان خارجی و فعالیت راهزنان و مسایل دیگر را شامل می شد.

بدین ترتیب بیهقی در دیوان رسالت منشأ خدمت دیوانی بود تا آنکه پس از وفات استادش بونصر مشکان، بوسهل زوزنی به ریاست دیوان برگزیده شد و علی رغم عداوت بوسهل نسبت به بیهقی، وی به فعالیت خود در دیوان ادامه داد. در این دوره، بیهقی رنج ها دید و محنت ها کشید، هرچند حمایت سلطان مسعود غزنوی در سالهای پایانی حکومتش او را از توطئه ها و دسیسه های رئیسش در دیوان رسالت، یعنی بوسهل زوزنی، در امان نگاه داشت تا آنکه در زمان سلطنت عبدالرشید بن محمود، نهمین امیر غزنوی، بیهقی به ریاست دیوان رسالت منصوب شد.

این بار نیز مدتی طول نکشید و مجدداً گرفتار دسیسه های دربار شد. پس از عزل و مصادره اموالش به زندان افتاد و پس از شورش طغرل نامی از بازماندگان دسته پدربیان بر سلطان و قتل عبدالرشید در سال 433، بیهقی به همراه تنی چند از طرفداران عبدالرشید همچنان در زندان باقی ماند. پس از به قدرت رسیدن فرخزاد بن مسعود بن محمود از زندان رهایی یافت.

به طور کلی، این دوره از زندگی بیهقی، یعنی سالهای 440 تا 451، هنوز در پردهای از ابهام باقی مانده است. اما اینکه او همچنان قربانی توطئه های متداول دربار غزنه شده و همین موضوع او را در زمره مطرودین درگاه قرار داده باشد، دور از ذهن نیست. هرچند که بیهقی اشاره به این وقایع را به ابهام گذرانده است. بیهقی در نوشته هایش به تنها چیزی که در ارتباط با زندانی شدن خود با افسوس از آن یاد می کند، نه مصادره اموال، بلکه از دست رفتن یادداشت ها و رونوشت اسنادی است که سالها با اشتیاق و صرف وقت به جمع آوری آنها پرداخته بود. از گفته او پیداست که این مجموعه اسناد، حاوی اطلاعات سیاسی مهمی بود، زیرا چندین بار یادآور می شود که اگر همه این اسناد را در اختیار می داشت، می توانست همه چیز را بازگو کند و یا در جایی دیگر نوشته است: و همه ی نسخه ها من داشتم و به قصد، ناچیز کردند. و دریغا و بسیار دریغا که روضه های رضوانی بر جای نیست که این تاریخ بدان چیزی نادر شدی، اما اینکه از چشم افتادن بیهقی و زندانی شدنش ارتباطی به این اسناد داشته و یا خیر، و یا اینکه محتویات این اسناد از دید دشمنان بیهقی همچون بوسهل زوزنی آنچنان خطرناک به نظر می رسیده که دستور از میان بردن آنها از سوی کسانی چون وی صادر گردیده یا خیر، به درستی روشن نیست.

سبک و خصوصیات تاریخ بیهقی

تاریخ بیهقی از نوعی است که چارچوب اصلی آن را تاریخ سلاطین غزنوی و مسایل گاه شماری و منطقه ای شکل داده است. سبک تاریخ نگاری بیهقی در مقایسه با تألیفات تاریخی هم عصر خود، دارای دیدی دقیق و بدیع نسبت به گفتمان رایج جامعه است. همین خصیصه موجب شده است که او را گزارشگر حقیقت بنامند. در واقع، تاریخ بیهقی محصول و نماد محیط فرهنگی و روند جدید مطالعات تاریخی عصر خود است. عصری که به طور هم زمان اوج گرفتن تأثیرات نهضت ترجمه، تکوین و ترویج اندیشه ی ایران شهری، گسترش نفوذ پژوهش های فلسفی در حوزه تاریخ نویسی اسلامی و بالاخره دست به دست شدن نگارش تاریخ از دست علمای دینی به دست کارکنان رسمی دولت و دیوانیان را نظاره گر است.

در بحث و تشریح مسائل، بیهقی علاقه فوق العاده ای به شرح حوادث و رخدادها دارد و همین جزئیات به کار مؤلف ارزش تاریخی و جامعه شناسانه ی زیادی می بخشد. چنان که در هر مورد بیهقی به توصیف روشن و زنده حوادث می پردازد و رئالیسمی که در هر کدام از مناظر توصیفی بیهقی به همراه بیان علایق انسانی با صراحتی غیرمعمول به تصویر کشیده شده است، این اتهام را که آثار تاریخی فارسی چیزی جز فهرستی از سلسله ها و ستیزه ها نیست، رد می کند.

بیهقی به انتقاد از خرافات و اساطیر و افسانه هایی می پردازد که ضمیمه کار بسیاری از مورخان هم عصرش بوده است. این میزان توجه به محتوا، نشان دهنده اهمیت محتوایی گزارش از دید بیهقی است، زیرا با دیدی انتقادی به

موضوعات غیرعقلایی می نگرد و آنها را خرافات و اساطیر و افسانه می نامد، شاید به همین دلیل نیز تاریخ بیهقی عاری از هرگونه درون مایه افسانه ای است.

وجود عناصری همانند ارزیابی انتقادی منابع شفاهی و مکتوب، دوری از خرافات، الحاق اسناد به مطالب کتاب و استفاده از استدلال های فلسفی، به ویژه در مبحث خطبه که در ابتدای بخش خوارزم آمده است، به طور بارزی تاریخ نگاری بیهقی را چشم گیر، قابل توجه و منحصر به فرد نموده است.

ساختار و محتوا

بیهقی مبنای کار خود را یادداشتهایی قرار داده است که احتمالاً به صورت روزانه از وقایع، فراهم آورده و در این راه با پشتکار، کنجکاوی، دقت و تلاش خستگی ناپذیر، زمان زیادی را به کسب اطلاعات و اخبار از اسناد دولتی و گزارشهای عینی و اشخاص مورد اعتماد صرف کرده است.

علاوه بر این، بیهقی به واسطه دسترسی به دیوان رسالت که بخش مهمی از حکومت بود و بالطبع رابطه تنگاتنگی با تشکیلات اطلاعاتی داشت، از اسناد رسمی و سیاسی موجود در این دیوان هم نسخه هایی برای خود تهیه کرده بود. اهمیت این موضوع زمانی بیشتر می شود که به یاد داشته باشیم دیوان رسالت آنچنان جایگاهی برای حکومت غزنوی داشت که بنا به نوشته "والدمن" کارمندان اصلی آن و بایگانی مربوطه در جنگها همراه سلطان غزنوی حرکت می کرد و خیمه آن را در نزدیکترین فاصله از خیمه سلطان نصب می نمودند و رئیس یا صاحب دیوان با وزیر یا رئیس الوزرا هم ردیف بود.

از مشخصه هایی که تاریخ بیهقی را در شمار آثار ادبی قرار می دهد، می توان به استفاده از واژگان و ترکیب های زیبا، استفاده از زبان عاطفی، اهمیت یافتن چگونگی بیان مطالب نسبت به محتوا، توصیف احوال اشخاص و مکان ها به طور دقیق، تصویرپردازی های بدیع، بهره گیری از جاذبه های داستانی اشاره کرد.

تمام این موارد موجب می شود که تاریخ بیهقی از جمله آثار ارزشمند ادبی به شمار می آید و در کنار این ویژگی ها، نثر فاخر بیهقی جایگاه ویژه ای در میان دیگر متون ادب فارسی به خود اختصاص داده است و به عنوان یکی از ارزشمندترین و شیواترین نمونه های نثر فارسی به شمار می آید.

موضوع تاریخ بیهقی، چنان که امروزه در دست ماست، روایتگر چگونگی به قدرت رسیدن مسعود غزنوی و حوادث دوران زمامداری وی تا اندکی پیش از مرگ اوست. ظاهراً بیهقی در پی تکمیل تاریخ خویش تا پایان دوران مسعود و نوشتن تاریخ جانشینان مسعود بوده است. با توجه به اینکه بیهقی در چند جای کتاب خود بیان کرده است که نوشته های او را به قصد، ناچیز (کم) کرده اند و نیز مطالبی که ابوالحسن علی بن زید بیهقی، معروف به ابن فندق در کتاب تاریخ بیهقی آورده است، عده ای از پژوهشگران این گونه برداشت کرده اند که حجم این کتاب، بسیار بیشتر از آن چیزی است که امروزه در دسترس است.

امروزه آنچه از کتاب تاریخ بیهقی در دست است، شامل حوادث سال های 421 تا 432 هجری قمری است. یعنی تمام دوران حکومت مسعود غزنوی را در بر می گیرد و بخشی نیز در باب خوارزمی و موضوعات مربوط به آن سرزمین است.

البته بیهقی گاهی با توجه به موضوعات و حوادثی که در کتاب خود روایت می کند، مطالبی را از دوره های پیشین بازگو می نماید و یا به آنها ارجاع می دهد. بیهقی از سال 448 قمری نوشتن کتاب را آغاز می کند. وی هنگامی که به روایت سرگذشت امیر محمد می پردازد، چنین می نویسد: «و هم از استاد عبدالغفار شنودم پس از آنکه این تاریخ آغار کردم، به هفت سالروز یکشنبه یازدهم رجب سنه خمس و خمسين اربعمائه، به حدیث ملک محمد سخن می گفتیم.

در سال 455 قمری، هفت سال از آغاز نوشتن کتاب می‌گذشت و به عبارت دیگر، بیهقی در سال 448 قمری نوشتن کتاب را شروع کرده بود.

اگر سال 421 هجری قمری (یعنی متن موجود) را آغاز مطالب کتاب بدانیم، بیهقی روایتگر حوادثی است که حدود 27 سال پیش از نوشتن کتاب رخ داده است. در جایی دیگر از کتاب، بیهقی مطلبی را آورده که بر اساس برداشت عده‌ای از پژوهشگران از آن مطلب، ایشان سال شروع روایت بیهقی را 409 قمری ذکر می‌کنند:

اگر از این سخن بیهقی چنین برداشت شود که وی از سال 409 قمری به روایت تاریخ پرداخته است (و عده‌ای چنین برداشت کرده‌اند)، امروزه حدود دوازده سال از مطالب کتاب در دست نیست.

بر اساس گفته بیهقی، وی موضوع کتاب خود را به اواخر دوران محمود غزنوی اختصاص داده است و آنگاه به روایت تاریخ دوران مسعود غزنوی می‌پردازد، در حالی که ابن فندق مدعی است که بیهقی تاریخ خود را از اوّل ایام سبکتگین تا اوّل ایام سلطان ابراهیم نوشته است و این سخن با آنچه بیهقی گفته، متفاوت است. ایراد دیگری که بر سخن ابن فندق می‌توان گرفت، آن است که وی می‌گوید بیهقی تاریخ آل سبک تگین را به شیوه روز به روز نوشته است. متنی که امروزه به عنوان تاریخ بیهقی در دسترس ماست، تاریخ روز به روز آن ایام نیست، بلکه بیهقی حوادث تاریخی آن دوران را بازگو کرده است.

گاهی این حوادث از نظر تاریخی نزدیک به هم است و گاهی میان آنها چندین ماه فاصله وجود دارد. از نظر بیهقی، حوادث و پیشامدها اهمیت داشته است، نه روایت روز به روز دوران حکومت مسعود. احتمالاً ابن فندق کتاب را به دقت بررسی نکرده است و بر اساس حدس و گمان مطالبی را بازگو کرده که صحیح و مستند نیست. اشکال دیگری که بر سخن ابن فندق می‌توان وارد کرد، اینکه وی نام کتاب را تاریخ ناصری ذکر می‌کند؛ نامی که بیهقی هیچ‌گاه آنرا در متن کتاب خود به کار نبرده است و بر ساخته ذهن ابن فندق است. اگر گفته ابن فندق را ملاک قرار دهیم بیهقی با تاریخ الیمینی عتبی آشنایی داشته و گویا تاریخ گردیزی و تاریخ سیستان را نیز می‌شناخته است.

با توجه به عنوان کلی "تاریخ آل سبک تگین" می‌توان تاریخ بیهقی را از اقسام تاریخ نگاری دودمانی یا سلسله‌ای دانست که موضوع اصلی اش را به فراهم آوردن تاریخ جامعی از سلسله‌ی غزنویان تحت عنوان "مجلدات" اختصاص داده است. تاریخ بیهقی ظاهراً مجموعه‌ای بالغ بر سی مجلد به زبان فارسی را شامل می‌شده که وقایع چهل و یک سال از 904 تا 154 ق (سال جلوس ابراهیم بن مسعود بر تخت سلطنت) را در بر می‌گرفت. وقایع پیش از سال 904 را یک مورخ دیگر غزنه و معاصر بیهقی، محمود وراق ثبت کرده بود که بیهقی او را نویسنده‌ای موثق و قابل اعتماد می‌نامد.

از این میان، تنها پنج مجلد آن که متعلق به وقایع دوران سلطنت مسعود غزنوی است یعنی مجلدهای ششم، هفتم، هشتم، نهم و بخشی از جلد دهم بر جا مانده است و چنان که گفته شد قسمت اوّل کتاب در دوران سلطنت فرخزاد بن مسعود نوشته شده است و قسمت پایانی آن پس از مرگ فرخزاد و تا آن هنگام بیهقی 9 تن از امرای غزنوی را درک کرده بود.

بدین ترتیب، تاریخ بیهقی را می‌توان تاریخ تمام نمای دوره‌ای نامید که مؤلف در آن می‌زیسته است. هرچند بیهقی تربیت دیوانی دارد و همین تربیت دیوانی، یکی از عللی است که او را هوادار نظم موجود و آیین‌ها کرده است.

بیهقی علاوه بر تاریخ مشهورش، دارای تألیفات دیگری نیز بوده است که عبارتند از:

۱. مقامات بونصر مشکان که نوعی زندگی نامه است و حاوی حکایاتی که خلیقات و درایت بونصر را روشن کرده است.
۲. زینت الکتاب که گویا اثری بوده در باب شرح وظایف دیوانخانه و هنر دبیری.

بنابراین، با بررسی سخنان ابن فندق متوجه می‌شویم که آنچه وی درباره کتاب بیهقی گفته است، در بیشتر موارد دارای اشکال است و چندان دقیق و مستند نیست.

کتاب تاریخ بیهقی با متن نامه ای آغاز شده است که بزرگان حکومت به مسعود غزنوی نوشته‌اند و در آن بازداشت امیر محمد را اعلام کرده‌اند و به خاطر همکاری با امیر محمد، طلب بخشش نموده‌اند. آمدن این نامه در آغاز کتاب، این گمان را در خواننده ایجاد می‌کند که بخش‌هایی از متن کتاب از میان رفته است و وی از میانه کتاب به خواندن آن می‌پردازد. پس از حدود 85 صفحه، شاهد مطلبی با عنوان «ذکر آغاز تاریخ امیر شهاب‌الدوله مسعود بن محمود» هستیم که می‌توان آن را در حکم مقدمه کتاب برشمرد. البته مشخص نیست که چرا بیهقی این مطلب را در این قسمت از کتاب قرار داده‌است! وقتی کسی کتابی را درباره حوادث 27 یا 40 سال پیش می‌نویسد، قطعاً در آغاز کتاب، مقدمه‌ی آن را می‌آورد و پس از آن، به نوشتن مطالب می‌پردازد. هیچ توضیح پذیرفتنی نمی‌توان برای این جابجایی مطالب ارائه کرد، مگر آنکه بگوییم بیهقی یک مقدمه نیز در آغاز کتاب که به زعم عده‌ای بخش‌های عمده آن از میان رفته داشته است و این مقدمه، مقدمه دوم کتاب است و به حکومت مسعود غزنوی اختصاص دارد، یعنی بیهقی برای به قدرت رسیدن هر یک از شاهان غزنوی، دیباچه‌ای را در نظر گرفته بوده است. توجیهی که بیهقی برای نوشتن خطبه کتاب می‌آورد، بی‌معنی است، زیرا بیهقی کتاب خود را در روزگار فرخزاد بن مسعود نوشته است و اگر لازم است خطبه‌ای هم ذکر کند، باید در بزرگداشت و یادکرد سلطان فرخزاد باشد، نه سلطان مسعود غزنوی که نزدیک به 15 سال قبل از نوشته شدن کتاب کشته شده است. با بررسی موضوعات این مقدمه متوجه می‌شویم که مطالبی که بیهقی در این بخش آورده است، مطالبی کلی در خصوص نظریه حکومت از دیدگاه متکلمان و تاریخ نویسان اسلامی است و هیچ گونه اختصاصی به شخص مسعود غزنوی ندارد و باز این پرسش اساسی همچنان مطرح است که چرا بیهقی این مطالب را در آغاز کتاب نیاورده است؟

آیا می‌توان این گمان را مطرح کرد که با شکل فعلی کتاب، این ذهنیت در خواننده پدید می‌آید که بخش‌هایی از کتاب حذف شده است، همان‌گونه که عده‌ای بر این گمان رفته‌اند؟! یا آنکه بخش‌هایی پیش از این قسمت بوده که بنا به دلایلی حذف شده است و بیهقی پس از حذف آن بخش‌ها، برای کتاب خود دیباچه نوشته است؟!

نکته جالب آن است که اگر این بخش را به اول کتاب انتقال دهیم، نه تنها اشکالی ایجاد نمی‌کند، بلکه شاهد متنی منسجم هستیم که دیگر نقصی در آن نیست. در واقع، کتابی داریم که در آغازش بیهقی به طرح نظریه سیاسی رایج در آن روزگار پرداخته است و آنگاه از شایستگی‌های مسعود غزنوی، چگونگی به قدرت رسیدن او و حوادث ایام حکومت وی سخن به میان آورده است. این مطلب بیانگر آن است که بیهقی تا این روزگار (سال 452 هـ.ق.) هنوز بخش مربوط به مسعود غزنوی را به پایان نرسانده است و انجام آن را به آینده موکول می‌نماید و هیچ گاه مدعی نشده که تاریخ اواخر دوران مسعود و یا تاریخ جانشینان پس از مسعود را نوشته است. بنابراین، اگر بخشی از کتاب از میان رفته باشد، مربوط به قسمت‌های آغازین کتاب است و چیزی از انتهای کتاب از میان نرفته است، ضمن آنکه در مجلد دهم که در باب مسائل مربوط به خوارزم است، بیهقی وعده می‌دهد که بعد از نوشتن این بخش، بار دیگر به ادامه روایت تاریخ مسعود خواهد پرداخت. بر اساس آنچه بیهقی می‌گوید و آنچه اکنون در دست است، نمی‌توان بدین نتیجه رسید که بیهقی مطلبی فراتر از آنچه تا جلد دهم کتاب موجود

است، نوشته باشد. نکته دیگر اینکه تمام تاریخ دوره مسعود، با در نظر گرفتن دل‌بستگی‌هایی که بیهقی به مسعود و حکومت وی دارد، حدود چهار مجلد شده است که شامل باقی‌مانده بخشی از مجلد پنجم، مجلد ششم، مجلد هفتم و مجلد نهم است، مجلد دهم کتاب نیز درباره مسائل مربوط به خوارزم است. بر این اساس، بسیار دور از تصور است که بیهقی 27 مجلد از کتاب خود را به بخشی از حکومت محمود و یا جانشینان مسعود - که تا سال 455 هنوز آن را ننوشته است - اختصاص داده باشد.

نکته دیگر آنکه از نظر حجم، شروع و پایان کتاب، اختلاف چندانی میان نسخ خطی بازمانده از تاریخ بیهقی وجود ندارد و این امر می‌تواند نشانگر آن باشد که کتاب تاریخ بیهقی چیزی فراتر از چیزی که امروزه در دست داریم، نبوده است. از این رو، حداکثر می‌توان فرض کرد مطالبی که از کتاب بیهقی حذف شده یا از میان رفته، چیزی نزدیک به چهار مجلد آغازین کتاب است.

نتیجه‌گیری

با مطالعه دقیق تاریخ بیهقی و بررسی مطالب و مستندات گوناگون و فارغ از هر گونه پیش‌داوری و یا دل‌بستگی به متن، می‌توان به فهم تازه‌ای از تاریخ بیهقی دست یافت. تاریخ بیهقی از آن جهت، که روش کار مؤلف آن بر پایه دقت و بی‌طرفی در نقل حوادث و تنظیم مطالب قرار دارد، حائز اهمیت است. بیهقی نویسنده‌ای است منصف و واقع بین و در این چارچوب به سنجش و بررسی انتقادی رویدادها نیز می‌پردازد.

تاریخ بیهقی به شهادت پژوهشگرانی همچون الیوت و داوسن، اثری بی‌همتاست و چنانکه بارتولد یادآوری کرده، کمتر از آنچه استحقاق داشته، مورد استفاده قرار گرفته است. در اهمیت این کتاب گزافه نیست اگر گفته شود، می‌توان از طریق درک مفهومی و روشمند گزارش‌های آن، روح زمانه را بازشناخت. زیرا زبان هر ملتی، پنجره آن ملت به واقعیت است و در عین حال آینه خلیقات آن ملت.

بیهقی علی‌رغم آنکه دبیر دیوانی حکومت غزنوی بود و نه مورخ دربار، همچون یک مورخ نکته بین و موشکاف و با روشی بدیع، سبکی را در تاریخ نویسی خود برگزید که اندیشه تاریخی را با اندیشه فلسفی عقل‌گرا هماهنگ ساخت و در این قالب، ابتدا موضوعات تاریخی را به محک ترازوی نقد و انتقاد برد، آنگاه روایت صحیح را با احتیاط فوق‌العاده و با شرح تفصیلی و بیان جزئیات آن برگزید و در نهایت، استناد به منابع دولتی و گزارش‌های عینی و موثق را به الگوی غالب تفسیر خود از وقایع و حوادث بدل کرد.

براساس یافته‌ها، بیهقی مطالب کتاب خود را از اسط حکومت سلطان محمود تا پایان متن موجود نوشته است. وی برای نوشتن بخش‌های آغازین کتاب (مطالب مربوط به دوران حکومت محمود غزنوی) از کتاب محمود وراق بهره گرفته بود. هنگامی که بیهقی با اعتراض بازماندگان محمود وراق روبه‌رو می‌شود، کار را متوقف می‌کند و کتاب‌های جلد شده آغازین را حذف می‌کند و شاید تصمیم می‌گیرد که بعد از به سرانجام رساندن بخش‌های مربوط به حکومت مسعود، بخش‌های مربوط به تاریخ محمود را نیز کامل کند و از این رو، در پاره‌ای از موارد، به تاریخ نا نوشته دوران محمود که طرح آن را در سر داشته است، ارجاع می‌دهد. تاریخی که در واقع، آرزویی بوده است که هیچ‌گاه شکل نگرفت و بیهقی در پی نوشتن آن بود. تاریخ بیهقی در مفهوم واقعی آن، تاریخی اجتماعی است؛ از ساخت دربار تا شایعات سیاسی، از اصطلاحات رزمی و بزمی تا راه و رسم رمز نویسی و جاسوس گماری، از کم و کیف نظرخواهی پنهانی شاهان از مردم تا نحوه عشرت طلبی و سودجویی آنان، از نامه‌ها و اسناد رسمی تا آیین عروسی و عزا، همه در تاریخ بیهقی راه یافته‌اند.

تاریخ بیهقی چه از نظر محتوا و چه به لحاظ ساختار تاریخی، سرآغاز تحوّل بود که تا سده هفتم تداوم یافت و به یکی از مشخصه های تاریخ قرون چهارم و پنجم بدل شد. تحوّل که به خاطر برخورد اندیشه ها، فرهنگها و تمدنهای ملل و اقوام گوناگون در فضای فکری جامعه مجال ظهور و ارائه یافت و با آزاداندیشی، خردگرایی و آرای فلسفی همراه شد، به تدریج هدف و محتوای تاریخ نویسی ایران را نیز تحت تاثیر خود قرار داد و با تضعیف نگرش الهی - فقهی محض به تاریخ، دیدگاهی عرفی نگر و تا حدودی کمتر دینی را جایگزین آن کرد.

بیهقی نه تنها محیط پر از دسیسه ی دربار غزنه، سیمای زنده شخصیت های درباری و اطلاعاتی دقیق و مشروح از روابط دیپلماتیک با حکومت های هم جوار را در اختیار خواننده قرار می دهد، بلکه با بهره گیری از حکایات تاریخی، دست مایه های اخلاقی را چاشنی کارش می سازد. بیهقی به دلایل نامعلوم نمی تواند این کار را به انجام برساند و شاید اجل فرصت را از وی گرفته است. بر اساس مستندات ارائه شده در مقاله حاضر، می توان نتیجه گرفت که تاریخ بیهقی چیزی افزون بر آنچه اکنون در این کتاب موجود است نبوده است و حداکثر می توان چنین پنداشت که بیهقی در نظر داشته است که تاریخ دوران محمود و جانشینان مسعود را نیز بنویسد ولی به دلایل نامعلوم امکان آن را نیافته است.

منابع:

1- تاریخ بیهقی، بیهقی، ابوالفضل محمد بن حسین، تصحیح علی اکبر فیاض، به اهتمام دکتر محمدجعفر یاحقی. چاپ چهارم، 1383 مشهد، انتشارات دانشگاه فردوسی مشهد

2- تاریخ بیهقی؛ کتابی از میان رفته یا آرزویی شکل نگرفته، محمد رضا حاج بابایی، مجله متن پژوهی ادبی، دوره 19، شماره 63، بهار 1394